F1js1\_13981022-050\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۵۰: ۲۲ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد مسائلی که وابسته به قاعدة پذیرش قول زن در امور مربوط به عده و حمل در ملحقات عروه مطرح شده صحبت می‌کردیم. به مسئلة ۲۰ رسیدیم.

مسئلة ۲۰: اذا اتفقا علی الحمل و الوضع و الطلاق و اختلفا فی تقدم الوضع علی الطلاق حتی یجب علیه العدّة بالاقراء أو الاشهر أو تقدم الطلاق حتی تکون قد خرجت عن العدّة

صورت مسئله جایی هست زن و شوهر اتفاق دارند که حملی بوده، وضع حملی هم تحقق پیدا کرده، طلاق هم تحقق دارد. اختلاف در این هست که طلاق قبل از وضع حمل بوده یا بعد از وضع حمل بوده. اگر طلاق قبل از وضع حمل باشد، وضع حمل بعد از طلاق انجام شده، عدّه منقضی شده. اگر طلاق بعد از وضع حمل باشد آن وضع حملی که قبل از طلاق هست تأثیری ندارد، باید بعد از این عده نگه دارد، حالا عدّة به اقراء یا اشهر به تناسب اینکه جزو ذوات الاقراء باشد یا ذوات الاشهر. این صورت مسئله است.

مرحوم سید یک بحث‌های، صورت‌های مختلفی را مطرح می‌کند. بحث‌هایی که ایشان مطرح می‌کند ۲-۳ تا مبنای اصولی در این بحث و فقهی در این بحث مؤثر است. ابتدا مبانی بحث را بدون پرداختن به ادله‌اش فقط توضیح مبنا را می‌دهم و بعد بر این بحث تطبیق می‌کنیم.

یک بحث هست که اگر دو تا حادثه داشته باشیم، نمی‌دانیم کدام متقدم هست، کدام متأخر هست. آیا در هر دوی این حادثه‌ها به‌طور کلی می‌توانیم استصحاب عدم تا زمان حادثة دیگر اجرا کنیم یا شرط استصحاب عدم این هست که زمان یک حادثه معلوم نباشد. ولی اگر یک حادثه‌ای زمانش معلوم باشد و زمان حادثة دیگر مجهول باشد اینجا دیگر استصحاب جاری نمی‌شود. فرض کنید ما می‌دانیم دو نفر از دنیا رفته‌اند. نمی‌دانیم دو نفری که هر دوی اینها از دیگری ارث می‌برند. مثلاً پدر و پسر هستند. پدر اوّل از دنیا رفته یا پسر از دنیا رفته. در حوادث ناگواری که مثل زلزله، سیل امثال اینها که پیش می‌آید این مثال خیلی روشنی دارد. نمی‌دانیم اوّل پدر از دنیا رفته تا پسر ازش ارث ببرد یا اوّل پسر از دنیا رفته تا پدر از پسر ارث ببرد. یک موقعی اینجا زمان مرگ هیچکدامشان مشخص نیست، هر دو مجهول التاریخ هست، اینجا بحثی نیست استصحاب عدم در مورد هر یک از اینها جاری می‌شود. ولی اگر یکی از اینها معلوم التاریخ باشد، معلوم است ساعت ده صبح یکی‌شان از دنیا رفته. نمی‌دانیم آن یکی قبل از او از دنیا رفته یا بعد از او. در معلوم التاریخ که زمانش نسبت به زمان‌هایی که ما می‌دانیم مشخص است ولی بالنسبة به حادثة دیگر زمانش نامشخص است. آیا استصحاب می‌شود بگوییم که این نبوده تا زمان واقعة حادثة دیگر، استصحاب عدم بکنیم. بعضی‌ها قائل هستند که استصحاب در معلوم التاریخ هم جاری می‌شود.

مرحوم سید قائل هست، معمولاً آقایان هم قائل هستند که استصحاب در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود، قول صحیح هم همین است. استصحاب در مجهول التاریخ جاری می‌شود ولی در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود. این یک مبنای در این بحث.

حالا اینکه استصحاب در معلوم التاریخ، مجهول التاریخ هر جا می‌خواهد جاری بشود گاهی اوقات اثر مال نبودن یک حادثه در زمان حادثة دیگر هست. فرض کنید که این مثالی که زدم پدر و پسر نمردن زید، در نمردن پدر در زمان مرگ پسر اثر دارد، نمردن یعنی چی یعنی حیات تعبیر بکنید. حیات زید در زمان مرگ پدرش اثر دارد. کسی که زنده هست، زمانی که پدرش از دنیا می‌رود این وارث او هست. موضوع اثر شرعی عدم یک حادثه یا وجود حادثه در زمان حادثة دیگری است. یک موقعی این شکلی است در مثالی که زدم در مورد اینکه نمی‌دانیم کدام یکی از اینها زودتر مرده‌اند، نمردن یکی در زمان دیگری اثر دارد. نمردن یعنی زندگی، نمردن تعبیر بکنیم زندگی تعبیر بکنیم، خیلی مهم نیست. زنده بودن وارث در زمان موروث منشاء وارثیتش می‌شود.

یک موقعی هست اثر برای این زنده بودنش نیست. اثر برای این است که مرگش بعد باشد. زنده بودن زید تأثیری ندارد. مرگش اگر بعد باشد آن اثر دارد. در اینجا بحث اصل مثبت هست که آیا ما بالملازمه عدم یک حادثه، عدم تحقق یک حادثه تا زمان حادثة دیگر آیا اثبات می‌کند که زمان پدیدار شدن این حادثه بعد از آن حادثه بوده است؟ اگر اثر برای این باشد که این حادثه بعد از او ایجاد شده باشد. اثر برای این باشد که بعد از او ایجاد شده باشد. حدوثش در بعد از او موضوع اثر شرعی باشد. آن که ما می‌توانیم با استصحاب، در آن صورتی که استصحاب جاری است، در مجهول التاریخ که بالاتفاق در معلوم التاریخ هم علی الاختلاف. باید موضوع ذی اثر باشد تا استصحاب جاری بشود. یک موقعی استصحاب عدم مرگ تا زمان مرگ دیگری می‌کنیم. این اثر دارد، عدم مرگ یعنی حیات. استصحاب حیات زید تا زمان مرگ پدرش باعث وارثیتش می‌شود. ولی اگر موضوع اثر تحقق مرگش بعد از مرگ پدر باشد. مردن بعد از مرگ پدر اثر داشته باشد، نه زنده بودن در زمان مرگ پدر منشاء اثر باشد. اگر بچه‌ای بعد از پدر بمیرد یک موضوع یک اثری باشد. اینجا وابسته به اصل مثبت هست و امثال اینها.

در بحث ما هم آن چیزی که موضوع اثر هست اینکه بعد از طلاق وضع حملی صورت بگیرد. وضع حملی که بعد از طلاق صورت بگیرد موضوع هست برای انقضای عده. ولی اینکه قبل از طلاق وضع حمل نشده است. تا زمان طلاق هم وضع حمل نشده. ولو ملازمه دارد وضع حمل نشدن قبل از طلاق با اینکه بعد از طلاق وضع حمل شده باشد، ولی این بحث همان اصل مثبت هست و وابسته هست به اینکه ما اصل مثبت را جاری بدانیم یا جاری ندانیم. این هم مبنای دوم بحث. اینها مبناهای اصولی بحث است.

دو تا مبنای فقهی هم اینجا که در این بحث دخیل هست. یک بحث این هست، همین بحثی که شروع کردیم. آیا در همة مواردی که در تمام موارد قول زن ادعایی که زن در مورد عده می‌کند در همة صور معتبر هست؟ یا شرطش این هست که کیفیت عدّه مشخص باشد. صنف عدّه مشخص باشد. در مسئلة قبل هم اشاره کردیم، بعضی‌ها گفتند که در صورتی که معلوم باشد عدة زن به وضع حمل هست یا به اقراء هست یا به اشهر، در این صورت ادعای زن مسموع است. و الا اگر ادعای زن بازگشتش به این هست که اگر این ادعا ثابت بشود، عدّه‌اش به یک شکل خاصی می‌شود، اگر ثابت نشود به شکل دیگری در می‌آید. صنف عدّه تغییر می‌کند. در اینجا ادعای زن مسموع نیست. تعبیر کردند که باید حقیقة العدّة معلوم باشد، یک تعبیر بدی است حقیقة العدّة معلوم بودن که ما عرض کردیم شاید تعبیر بهتر این هست که صنف عدّه معلوم باشد، عدّه باید تعیّن داشته باشد. یا صنف بگویید، یا نوع بگویید، حالا هر چی تعبیر بکنید، مشخص باشد که عده‌اش به اقراء هست یا اشهر هست یا به وضع حمل هست. این یک اختلافی بود که در مسئلة قبل گذشت که مرحوم سید هم فرموده بودند وجهی ندارد که ما تخصیص بدهیم ادلة مسموع بودن قول زن را به آن جایی که نوع عده‌اش مشخص باشد. نه، در جایی‌اش که نوع عده‌اش هم مشخص نباشد قول زن مسموع است که ما هم پذیرفتیم، گفتیم وجهی ندارد برای تخصیص دادن به یک مورد خاص، مگر از ناحیة دیگری که عرض می‌کنم.

مبنای دیگر این است که اساساً آیا در همة مواردی که زن ادعا دارد قول زن مسموع است؟ یا باید قول زن در جایی هست که بازگشت به این می‌کند که حیضش به چه شکل بوده است؟ یا بازگشت به این می‌کند آیا وضع حمل شده است یا وضع حمل نشده است. به اینها بازگشت بکند قول زن مسموع است. و الا جایی که بازگشتش به این هست که زمان طلاق کی بوده؟ به تناسب نامشخص بودن زمان طلاق به تبع اختلاف در این می‌شود که آیا وضع حملش هم زمانش بعد از طلاق بوده، قبل از طلاق بوده. آنها قول زن مسموع نیست. قول زن در جایی که بازگشت می‌کند به اینکه آیا قرء دیده است یا قرء ندیده است. یا وضع حملش به چه شکل تحقق پیدا کرده باشد، آنها مسموع است. و الا اگر مثلاً وضع حمل مشخص است کی بوده، زمان طلاق نامشخص است. وضع حمل معلوم الوقت است. ولی طلاق مجهول التاریخ است. اینجا ولو به هر حال ما وضع حمل را نسبت به طلاق نمی‌دانیم کی بوده، ولی به هر حال آن چیزی که منشاء شک ما هست زمان طلاق است، نه زمان وضع حمل. بگوییم قول زن در جایی مسموع هست که بازگشتش به زمان طلاق نباشد، بازگشتش به خود زمان وضع حمل باشد یا نحوة اقراء و امثال اینها. و الا نسبت به اشهر و چیزهایی که ربطی به امور اختصاصی زنانه ندارد، این قولش مسموع نیست.

یک توضیحی اینجا عرض بکنم، ما که گفتیم تعمیم استفاده نمی‌شود. من اصرار ندارم در این بحث تعبیری که تعبیر می‌کردیم که حریم خصوصی زن و امثال اینها و آن تعبیرات را تعبیر می‌کردیم. بحث ما این بود، با توجه به اینکه در اموری مربوط به زمان طلاق هست، آن چیزهایی که به زمان طلاق بازگشت می‌کند اتفاقی است ظاهراً در میان عامه که در این صورت‌ها قول زن را متبع نمی‌دانند، این خودش منشاء می‌شود که این روایتی که گفته که قول زن متّبع است، مراد در اموری که مربوط به زن هست، اختصاصی به زن دارد که بحث وضع حمل است یا اقراء است، امثال اینها. نکتة عقلایی‌اش که ذکر می‌کردیم بحث حریم خصوصی بود. آن نکتة عقلایی‌اش خیلی اصرار نداریم که حتماً آن نکتة عقلایی پذیرفته بشود یا نشود. آن نکتة عقلایی را که می‌گفتیم برای اینکه بگوییم بین این و سایر موارد فرق است. یعنی بین مواردی که قول زن در امور زنانه است، در اموری که یک نوع حریم خصوصی نسبت به زن هست و سایر موارد فرق هست. بعضی از امورش که لا یعلم الا من قبلها است که آن خودش فارق است، بعضی امورش هم لا یعلم الا من قبلها نیست ولی یک نوع حریم خصوصی زن هست، یک امور اختصاصی زنانه هست. این بحث را که مطرح می‌کردیم برای اینکه بگوییم القای خصوصیت نمی‌شود کرد از این مورد نسبت به موارد دیگر، فارق دارد. علاوه بر اینکه همین که مطلب در میان عامه ظاهراً مفروق عنه هست، ندیدم اجالتاً که کسی در مواردی که قول زن ادعای زن بازگشتش به زمان طلاق باشد آن را حجت دانسته باشد. یک عبارتی در کتاب‌های عامه هم هست، شاید مراد این باشد، من فرصت نکردم، در سنن بیهقی یک عبارتی دارد، می‌گوید الطلاق للرجال و العدّة للنساء. از قدما این عبارت را نقل می‌کند. احتمال می‌دهم مراد ناظر به همین بحث باشد که یعنی آن چیزهایی که مربوط به عدّه و ما هو عدّه باشد مربوط به زن هست، این مقدمه است برای اینکه قول زن را حجت بداند. اما آن چیزهایی که مربوط به طلاق است، اینکه زمان طلاق کی است و امثال اینها، این مربوط به مرد هست. گویا مربوط به همین بحث هست. علی ای تقدیر عرض ما این بود که همچنان که، من در میان علمای خودمان هم متأخرین هستند که در عدّة به اشهر در جایی که عدّة زن به اشهر باشد، قول زن را در معتدّه بودن یا انقضای عده قبول کرده باشند. کأنّ مفروق عنه هست که در جایی که عدة زن به اشهر باشد قول زن معتبر نیست. البته استدلالاتش یک استدلالات خاصی است. ما روی آن استدلالات خیلی اصرار نداریم. مرحوم شیخ یک استدلالات مخصوصی دارد و امثال اینها در مبسوط که مرحوم سید هم اینجا به آن استدلالات اشاره می‌کند. ولی اصل مطلب را گویا مفروق عنه بوده در جایی که ادعای زن بازگشت می‌کند به اینکه زمان طلاق کی باشد و به‌طور کلی در اموری که مربوط به امور زنانه نباشد آنها ظاهراً قول زن در آنجاها معتبر نمی‌دانند. این اختلافی که در اینکه آیا قول زن به‌طور کلی حجت هست یا قول زن در جایی که بازگشت بکند به ادّعای وضع حمل، حالا یا خودش یا زمانش، امثال اینها، یا به ادعای اقراء و کیفیت اقراء و اینها حجت هست این اثر دارد در این بحثی که ما دنبالش می‌کنیم. اینها چهار تا مبنای فقهی و اصولی هست که در این بحث مؤثر است. حالا عبارت سید را می‌خوانم در مورد عبارت توضیح دادم.

ایشان می‌فرمایند: فمع الجهل بتاریخهما. اگر تاریخ وضع حمل و تاریخ طلاق هر دو مجهول باشد، چون جهل به تاریخ هست ما دو تا استصحاب داریم. این استصحاب‌ها با همدیگر معارض هستند. استصحاب عدم وضع حمل تا زمان طلاق و استصحاب عدم طلاق تا زمان وضع حمل. این دو تا استصحاب‌ها، صرفنظر از اشکالاتی که بعداً در مورد این استصحاب در فرض‌های بعدی می‌آید، این دو تا استصحاب با همدیگر معارض هستند. معارض که شدند ایشان می‌فرمایند ما اصل اینکه طلاقی صورت گرفته مسلم است. طلاق صورت گرفته و این طلاق نمی‌دانیم وضع حمل به عده‌اش منقضی شده، یا عده‌اش منقضی نشده. اصل این هست که این طلاق عده‌اش منقضی نشده باشد.

فمع الجهل بتاریخهما قول من یدّعی وجوب العدّة لأنّ الطلاق معلوم و لا بدّ له من العدّة و لم یعلم خروجها عنها. معلوم نیست که از این عده خارج شده باشد، استصحاب بقای معتدّه بودن زن را می‌کنیم.

شاگرد: طهر غیر مواقعه، نفاس و اینها شرط نیست؟ طلاق نفساء صحیح است؟

استاد: فرض کنید نفساء هم نبوده. فرض این است که طلاقش صحیح بوده. نمی‌دانیم این طلاق صحیح بعد از وضع حمل است یا قبل از وضع حمل است. صحت طلاق را مفروق عنه بگیرید.

اما مع العلم بتاریخ احدهما فعن الشیخ.

مع العلم بتاریخ احدهما: کل کلام مرحوم سید روی این فرض هست که در معلوم التاریخ استصحاب جاری نمی‌شود. این است که تفصیلات را اینجور ذکر کردند به خاطر این است. معمولاً خیلی قول نادری هست که در معلوم التاریخ هم مثل آقای خویی که در معلوم التاریخ هم استصحاب را جاری می‌کنند قول نادری است.

اما مع العلم بتاریخ احدهما فعن الشیخ و جماعة أنّه لو عُلِم تاریخ الطلاق و لم یُعلم تاریخ الوضع قُدّم قولها سواءٌ ادّعت تأخّره او تقدمه لأنّه فعلها

این را یادم رفت، یک مبنای دیگری اینجا هست که این مبنا هم در این بحث مؤثر است، مبنای پنجم آن این است که قول کسی در افعال خودش آیا حجت هست یا نیست؟ قول شخص در افعال خودش. از کلام مرحوم شیخ طوسی استفاده می‌شود که کسی که در مورد فعلی که از او سر زده ادعایی می‌کند قولش در مورد آن فعل حجت است. این البته فعل‌هایی که از انسان سر می‌زند. بعضی فعل‌هایی هست که لا یُعلم إلّا من قبله. مثل قصد کردن، اراده کردن، این یک امر باطنی هست، لا یعلم إلّا من قبله، آن یک بحث دیگر است. بحث ما سر نفس لا یعلم إلا من قبله نیست. یک معنای کلی‌تر. شیخ می‌گوید کسی که یک فعلی که مربوط به او هست مثل طلاق، طلاق از مرد صادر می‌شود ولی لا یعلم إلّا من قبله نیست، خب شاهد هستند، شهود شهادت می‌دهند، به خصوص روی مبنا ما که، شیعه که شهود را هم شرط صحت می‌داند خیلی واضح‌تر است. روی مبنای سنی‌ها هم شهود شرط نیست، ولی خیلی وقت‌ها ممکن است طلاق در حضور شهور صورت گرفته باشد. اینجور نیست که لا یعلم إلّا من قبله، افراد می‌بینند و امثال اینها.

بحث لا یعلم الا من قبله فرق دارد با بحث اینکه قول شخص نسبت به فعل خودش حجت باشد یا حجت نباشد.

ان قلت که بحث طلاق آن چیزی که روشن هست اینکه صورت طلاق انجام شده باشد. اما واقع طلاق وابسته به قصد انشائی است، تا مطلِّق إنشائش را قصد. إنشاء یعنی اراده و قصد منشئ را می‌خواهد تا انشاء تحقق پیدا کند. شخصی که آن لا یعلم إلّا من قبله که نیست، بنابراین چه وجهی دارد که اینجا بگوییم که حتماً باید، این داخل در همان مقولة لا یعلم إلّا من قبله هست و قولش حجت است.

پاسخ مطلب این است که کلام شخص امارة شرعی هست بر قصدش. کسی که ازش انشاء سر می‌زند این انشاء ظهور کلام در اینکه ظهور حال متکلم در اینکه این کلام را عن قصدٍ صادر کرده آن ظهور خودش حجت است و این خودش باعث می‌شود که لا یعلم إلّا من قبله نباشد. یک راه دیگری برای تشخیص است ولو راه شرعی، ولو راه شرعی وجود دارد آن هم ظهور کلام است. در جایی که یک ظهوری وجود داشته باشد آنجا ما وجهی ندارد که بگوییم قول کسی که مخالف ظاهر را می‌خواهد ادعا کند. فرض این است که یک لفظی از مطلّق صادر شده، می‌گوید هی طالق و بعد می‌خواهد ادعا کند که من قصد نکردم آن مسموع نیست.

یک چیزی در پرانتز بگویم: یادش بخیر، حاج آقا اینجا نماز می‌خواندند در همین مدرس، خیلی قبل است، ۳۰ سال قبل یا قبل از آن، یک بنده خدایی بود لهجة عربی داشت، بعد از نماز بلند شد گفتش که زوجتی بروین طالق، زوجتی سکینه طالق، زوجتی زهره طالق، زوجتی ریحانه طالق. چهار اسم زنانه به کار برد، گفت که همه را طلاق داد و امثال اینها. بعد دیدم افراد می‌گویند این چهارتا نیستند، دو تا هستند، یک اسمش عربی است، یک اسمش فارسی است از لبنانی‌هایی بود که برای چیزهای حزب‌الله بود و می‌خواست لبنان برود برای عملیات جهادی، می‌خواست زن‌هایش را طلاق بدهد که درگیر این چیزها نباشد، همینجا یادم هست، خیلی مایة تعجب بود بین الصلاتین بود ظهر. اسمش را که یادم هست دقیقاً بروینش را یادم هست. درست است عربی است، لهجة عربی‌اش است. این بحثی که اینجا هست که قول شخص در مورد فعل خودش حجت هست یا حجت نیست غیر از بحث حجیت قول شخص فی ما لا یعلم الا من قبله هست. این دو تا بحث جداست.

این بحثی که فعل شخص، قول شخص در مورد فعلش معتبر است وابسته به یک بحث دیگر هست. یعنی فی الجمله یک بحث دیگری در این اثر دارد. آن این است که یک بحث کلی هست که آیا قول ذو الید در مورد ما فی الیدش حجت هست یا حجت نیست. معمولاً می‌گویند قول ذو الید نسبت به ما فی الیدش حجت است. معمولاً این را. حاج این را قبول نداشتند، کبرویات کلی که بخواهیم بگوییم قول ذو الید نسبت به ما فی الیدش حجت باشد، می‌گفتند ما دلیلی برایش نداریم. ولی معمولاً قائل هستند که قول ذو الید نسبت به ما فی الیدش حجت است. اینجا فعل شخص آیا به منزلة چیزی هست که ذو الید تلقی می‌شود؟ یعنی شخص نسبت به فعلش ذو الید تلقی می‌شود یا ذو الید تلقی نمی‌شود. این بحث چون اصل دلیل بر پذیرش قول ذو الید نسبت به ما فی الید به سیرة عقلا مستند شده. اینجور نیست که یک روایتی وجود داشته باشد که به این شکل وارد شده باشد که قول ذو الید حجة علی ما فی یده. شهادة الرجل، دعوی الرجل علی ما فی یده مسموعه. یک همچین روایتی نداریم که بعد بحث کنیم که حالا اطلاق دلیل آیا فعل را هم شامل می‌شود یا انصراف دارد به آن چیزهای خارجی. ملک واقعی خارجی، ملک تکوینی. انسان نسبت به افعال خودش ملکیت تکوینی دارد، ولی نسبت به افعال خودش ملکیت تشریعی که ندارد. ما بگوییم آن انصراف دارد، به این بحث‌هایی که انصراف دارد، ندارد امثال اینها وابسته نیست. چون اصل بحث یک سیرة عقلایی در اینجا مطرح است. بحث این هست که این سیرة عقلا آیا نکته‌اش، نکتة تسلّط تشریعی داشتن در ما فی الید است، یا نکته‌اش اعم از این است که تسلط تشریعی داشته باشند یا نداشته باشند است. آن یک بحثی. البته به بعضی از روایات هم گویا اینجور که در ذهنم هست، الآن خاطرم نیست، ولی در ذهنم هست در آن بحث حجیت قول ذوالید به یک سری روایات هم تمسک می‌کنند که قول ذو الید در نسبت به ما فی الیدش حجت هست یا حجت نیست، اگر نسبت به روایات هم تمسک بکنیم آن بحث را این شکلی مطرح کرد که آیا عرفاً از آن روایات القای خصوصیت می‌شود نسبت به جایی که شخص فعلی ازش سر زده و نسبت به این فعل ادعایی دارد، نسبت به فعل خودش ادعا دارد، از آن روایات حجیت قول ذو الید می‌شود نسبت به این افعال بحث را دنبال کرد. این را ملاحظه بفرمایید این قاعده در کتب قواعد فقهیه هست. حجیت قول ذو الید نسبت به ما فی یدش. ببینید ادله‌ای که استدلال شده نسبت به آن، آن ادله به چه شکل هست و این موردی که شخص ادعا می‌کند نسبت به فعل خودش آیا این ادعا معتبر هست یا معتبر نیست.

از عبارت مرحوم سید اینجور برداشت می‌شود، ایشان قول شخص را نسبت به فعل خودش ذاتاً معتبر می‌داند، ولی در مقام دعوا معتبر نمی‌داند. یک همچین تفصیلی از عبارت ایشان استفاده می‌شود که قول شخص نسبت به فعل خودش فرض کنید، کسی مخالفی وجود ندارد، آن ادعایی انجام می‌دهد، آن ادعا خودش حجت هست و معتبر هست. ولی اگر دعوایی بر خلافش باشد آن کأنّ قول حجت نیست و معتبر نیست. این را تأمل بفرمایید ببینیم چه وجهی دارد بر این تفصیل و امثال اینها.

عبارت مرحوم سید: ایشان می‌فرماید: و اما مع العلم بتاریخ احدهما فعن الشیخ و جماعة أنّه لو عُلم تاریخ الطلاق و لم یعلم تاریخ الوضع قُدّم قولها سواء ادّعت تأخّره او تقدّمه لأنّه فعلها فیقدم قولها فیه لأنّها المعتمدٌ فیه و کما تصدّق فی اصله تصدّق فی وقته ایضاً و لو عُلم تاریخ الوضع و کان النزاع فی تاریخ الطلاق قدّم قوله سواء ان ادعی تقدّمه أو تأخّره لأنّه فعله و کما یصدّق فی اصله فکذا فی وقته.

مرحوم سید ایشان اینجوری می‌فرماید: و فیه أنّه لا دلیل علی تقدیم قول ذی الفعل مطلقا حتی فی مقام الدعوی. ایشان ظاهراً مرادش این هست که اینکه قول ذی الفعل را به طور مطلق بخواهیم مقدم بداریم حتی در مقام دعوا اینجور نیست، کأن در غیر مقام دعوا تقدیم قولش اشکالی ندارد. ولی جایی که ادعایی بر خلاف قول ذی الفعل باشد این است که بخواهیم او را مقدم بداریم این کأنّ دلیل نداریم.

مقتضی القاعدة اجراء اصالة.

اینکه عبارت را لا دلیل علی تقدیم قول ذی الفعل مطلقا، این مطلقا را قید نفی بگیریم اینجور نیست، عبارت قید منفی است نه قید نفی است. چون اگر قید نفی باشد، معنایش این است که هیچ دلیلی بر تقدیم قول ذی الید نداریم حتی در مقام دعوا. مقام دعوا باید فرد خفی باشد. در غیر او که دلیل نداریم هیچ، در مقام دعوا هم دلیل نداریم. مقام دعوا برعکس است. یعنی اینکه قول یک شخص حالت عادی قبول شده باشد، آن دلیل بر این نیست که در حالت دعوا پذیرفته باشد، نه برعکس. این خودش نشانگر این است که حتی فی مقام الدعوا این مطلقا قید منفی است، نه قید نفی. وقتی که چنین شد معنایش این است که مرحوم سید می‌خواهند بفرمایند که قول ذی الفعل در غیر مقام دعوا پذیرفته می‌شود. اما در مقام دعوا هم پذیرفته بشود یا نه، ما دلیل نداریم. این تفصیل بین مقام دعوا و مقام غیر دعوا را تأمل بفرمایید ببینیم چه وجهی برای این مطلب هست.

ایشان می‌فرماید: بل مقتضی القاعدة اجراء اصالة العدم فی کلّ منهما.

اجراء اصالة العدم فی کلّ منهما: یعنی در هر دو فرض. در جایی که تاریخ وضع حمل مشخص است، تاریخ طلاق مشخص نیست. آن که مجهول التاریخ است، نسبت به آن اصالة العدم جاری می‌کنیم. آن که مجهول التاریخ است، مجهول التاریخ یک موقعی وضع حمل هست، اصالة العدم در آن جاری می‌کنیم. یک موقعی مجهول التاریخ طلاق است در آن اصالة العدم جاری می‌کنیم.

فإنّ الاصل عدم الوضع الی زمان الطلاق و عدم الطلاق الی زمان الوضع.

شاگرد: عبارت فکما یصدق فی اصل، فکذا فی وقته اشاره به یک قاعده‌ای دارد؟

استاد: بله می‌گوید قول ذی الفعل در مورد فعلش حجت است.

شاگرد: کأنّه ازش برمی‌آید که در اصلش همه قبول دارند که پذیرفته

استاد: آخر نسبت به اصلش، چون اصل عدم است.

شاگرد: اشاره به قاعدة فراغ نمی‌تواند باشد؟

استاد: نه قاعدة فراغ و اینها، آن مدعی هست من طلاق دادم. حالا کی طلاق داده و امثال اینها، حالا آن را ببینیم، آن شاید همینجور باشد، مسلم باشد اگر کسی مدعی هست که زنش را طلاق داده. بحث‌هایش باشد فردا توضیح بیشتر می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]